

(۳)

سئوال

در باب قرامطه

نوشته آقای سید محمد کاظم امام

مقالات شماره ۱۱ و ۱۲ سال سوم و شماره سوم سال چهارم

در سلسله مقالات فاضل محترم آقای سید محمد کاظم امام استاد دانشکده الهیات و معارف اسلامی، در تنزیه و تقدیس حضرات قرامطه یا جماعتی ملحد^۱ از ملاحده اسلام و تحسین و تبجیل ایشان، مشاهده شد که در تسمیه آن قوم به قرمطی، صیغه ایرانیت را مورد لحاظ قرار داده، و لفظ قرامطه را تعریبی از (کار آمدان) بشمار آورده‌اند. در حالی که ارباب سیر و تواریخ و صاحبان کتب ملل و نحل در توجیه این شهرت از قدیم الایام، حتی زمان قدرت و شوکت خود ایشان، علت این نامبرداری را بقلم آورده و جای ابهامی در شناخت آن جمع و این شهرت باقی نگذارده‌اند. بلی، در ترجمه کتاب تحقیقی استاد **آدم متز**، دانشمند اسلام شناس، عربی، بنام (الحضارة الاسلامیه) آمده است که قول **فولتور** بر این است که لفظ قرمط مأخوذ از (کارامات) یونانی، بمعنی حرف است، و چون در قصیده **ابودلف خزرچی** (شاعر معروف اهل کدیه) کلمه قرمطی، بمعنی کسی است که بخط درشت و ریز برای مردم تعویذ بنویسد، دور نیست که این تسمیه درست و مطابق با واقع باشد. حال چه این نظر صائب و چه غیر صائب و از نوع توهّمات اشتقاق سازان و ریشه یابان باشد،

معلوم نیست که آقای امام نظر بهمین لفظ داشته و (کاراماتا) ی یونانی را هم متخذ از (کارآمتان = کارآمدان) فارسی پنداشته‌اند یا خیر؟ بهر صورت سؤال ما همین است که ایشان روشن فرمایند که این اکتشاف مستند به سندی صحیح از قدمای عرب و عجم و یا محققان معاصر اروپایی است. و یا خدای نخواستہ معلول تفتن خود ایشان و توهمی است صرفاً از باب مشابهات لفظی و تلفظی حروف و کلمات و از جنس تصورات معدودی از اهل تبع و کنجکوی در انواع تسمیه‌ها و توجیهاات؟

همه میدانیم که در این سالهای اخیر، توهمات و وسیع در ریشه‌یابی و اشتقاق سازی از صدای حروف و کلماتی که یا بر حسب اتفاق و یا بحکم اینکه بالاخره جمیع حروف و کلمات زبان‌ها، بعلت اشتراك در صوت طبیعی و ترکیب قهری، به یک موضع و مخرج از حلق و دهان آدمیان باز میگردد، و لامحاله نوعی مشابهت و قرابت در تلفظ بین آنها پیدا میشود، باب روز و نقل محافل شده و جمعی از متتبعان و پی جویان، سعی دارند که برای هر کلمه و لفظی، اصل و مبدائی در زبان قدیم خود بیابند و بدین طریق حمیت و عصبيت (ناسیونالیسم) خود را در نظر دیگران بجلوه در آورند.

بیاد دارم که آقای **مجتبی مینوی** استاد دانشگاه در سالهای اول مجله یغما، مقاله‌ای تحت عنوان (جنون اشتقاق) در همین باب نوشته و نمونه‌ای چند از اقوال علمای تاریخ و مسالك و ممالك قدیم را در تسمیه‌های عجیب و غریب و توجیهاات بارد و بعید، شاهد آورده بودند که هم بسیار شیرین بود و هم نشان دهنده و سواس اشتقاق و جعل حکایات در یافتن سبب و علت نام‌گزاریه‌ها.

خود من از مرحوم **استاد ملك الشعرای بهار** که متأسفانه با آن ذهن وقاد و طبع نقاد، از مبتلایان به سواس اشتقاق بود، شنیدم که میفرمود: **خرابات** در اصل **خورآباد** و (**عیار**) در اصل (**آی‌یار**) فارسی خودمان بوده است که بزبانی دیگر رفته و اندك اندك از کثرت تلفظ، باین صورت درآمده است که می‌بینیم. در صورتی که همان اوقات میدانستیم که لفظ خرابات، جمع فارسی گونه‌ای است از (خربه) عربی و باصطلاح امروزی خودمان خرابه‌هایی که شعرا و اهل فسق قدیم از بیم عسس و (حسبه و احتساب) در آنجا گردآمده و بمیخواری و عشق‌بازی (وسایر الدنکی‌های شاعرانه) وقت میگذرانیدند. درست مثل (قاب بازها و خال بازهای چند سال پیش تهران، که از ترس پلیس بخرابه‌هایی پناه میبردند که از شر او ایمن باشند و با فراغ بال باغفال مردم ساده لوح و از این فن بی‌خبر پردازند) اشعاری از شعرای عباسی و اجتماعشان در خرابه‌ها در کتب ادب عرب موجود است که همه حاکی از همین عمل و آوردن کلمه (**خرابات**) بهمین معنی شایع و متداول آن از آن زمان تاکنون است. باضافه اینکه اندك اندك لازم معنی آن توسع پیدا کرد و به‌اماکنی

اطلاق شد که گذشته از شراب خواری و فسوق دیگر، عشرت طلبی‌های بیشتر نیز در آنها معمول میشد. چنانکه هم امروز در افغانستان (بقول یکی از فضلاء افغان) یکی از معانی خرابات که ظهور بیشتری دارد، محل عشق‌بازی با زنان و اجتماع با ایشان است. یکی از شواهد این معنی در نثر کتاب مقالات شمس است که میگوید: «لحظه‌ای برویم خرابات بیچارگان را به بینیم، آن عورت‌کان را خدا آفریده است. اگر بدن‌ها نیکند در ایشان نگریم. در کلیسا هم برویم ایشانرا بنگریم».

و اما جمع عربی (خریبه) در عربی (خریبات) است. لکن ممکن است صورت خرابات را در همان معنی به دو وجه توجیه کرد: یکی تقلید از شعرای فارسی زبان در استعمال لغات فارسی که بخصوص در عصر عباسی مورد علاقه و تفنن اکثر شعرای عرب یا عربی زبان آن عهد بوده است و اغلب لغات و کلمات فارسی بزبان و قلم همینان رواج پیدا کرده و در شعر عرب ورود یافته است. و دیگری امکان امالیه بفتح در حرکت (را) بر حسب قواعد مضبوط آن در زبان و عروض عرب.

و همچنین است استعمال این کلمه در شعر فارسی از زمان غزنویان الی یومنا هذا که همه جا دلالت بهمین معنی دارد و باین مفهوم درست در جهت خلاف و ضد مفهوم و مصداقی است که از (خور آباد) مرحوم استاد بهار مورد تسووع و انتظار است. در هر فرض اینکه چنین مکانی وجود میداشته است، باید مکانی باشد موضوع برای طاعت و عبادت در دین مهر و در قداست و نزاهت نظیر کنشت و کلیسا و مسجد. نه جای میخوارگی و عشرت طلبی و لولاینکه شراب خواری در مهرپرستی حلال بوده باشد.

گمان میکنم، همین توهم یعنی درست پنداشتن این قول و یافتن این کلمه در شعر شعرای عارف و عرفای شاعر به تعظیم و تقدیس خرابات سبب شده باشد که بعضی از معاصران آنرا باور داشته و خرابات را محلی منزّه و مقدس پنداشته اند. در جایی که این کلمه با حفظ معنی اولی در اشعار شعرای عارف یا مقلدان آنان بمنظور مقابله با زهد و تقوای ساختگی و تفضیل و ترجیح محل فسق و گناه بی پرده پوشی و مردم فریبی و با آزادگی و اقرار بگناه، بر محل عبادت ظاهری و ریائی و تظاهر بصلاح و خودنمایی با فسق پنهانی و فریب مردم ساده دل و بهره‌برداری از آنان بزهد آشکار و گناه پنهان.

این مسأله و نظیرهای آن نه تنها در مورد خرابات، بل که در اکثر متقابلات چه در نظم و نثر و چه در محاوره و مکالمه و چه در کنایات و تسمیه‌های بضد، آنقدر زیاد است که از شمار و آمار بیرون است و حکم آنهم درهمه زبان‌ها و زمان‌ها جاری. بطوریکه اگر دقت کنیم می‌بینیم که جمیع آنها از ابده بدیهیات است و خالی از قبول هر نوع مناقشه و مکابره

و تطویل لاطائلات .

همینطور است لغت (عیار) که درست مفید معنی و وصفی است که عیاران متصف بدان بوده‌اند و آنهمه فتوت نامه‌ها و تواریخ و حکایات و قصص و آن مقدار آداب و سنن و تعلیم و تربیت مشکل این فن، بهترین دلیل و سند است بر صحت این تسمیه و نام‌گزاری. تا آنجا که دیگر مجالی برای توهّم فارسی بودن و مشابهت تلفظی آن به (آی یار) باقی نماند و خود بخود تکذیب‌کننده این خیال بافی با حقیقت منافی میشود.

اینجا بیاد آمد که یکی از بزرگان این طبقه و شخص شخیص، بل پیشوا و رئیس ایشان نیکمرد با فضیلت آزاده و نیک نفس درویش صفت افتاده، مرحوم **ذبیح‌الله بهروز معروف** (که حق تعالی او را بیامرزد) بود که از شدت ابتلای بمرض اشتقاق و آراء و نظریات خلافی و طاق، شهره آفاق بود و همگان میدانستند و می شنیدند که به کمترین مناسبت و مشابهتی برای هر کلمه غیر ایرانی، اصل و ریشه‌ای ایرانی از عهد مهرپرستی گرفته تا عصر مزدپرستی ساسانی، می‌یافت و رشته‌هایی در آن خصوص بهم می‌بافت که غالباً مایه خنده و تفریح و لودگی و مسخرگی شنوندگان اهل تحقیق میشد و از آن طرف مستمع کم سواد بی تحقیق آن لطیفه‌ها و شوخی‌ها را حقیقت می‌پنداشت و همان رشته نازک را بر سمانی کلفت و دراز مبدل میکرد: (خدا بیامرزد) همیشه هم میگفت «من برای عرایض خودم سند دارم و بی سند حرفی نمی‌زنم» در صورتی که هیچیک از نزدیکان آن مرحوم نیز تا دم مرگ کوچکترین سند و مخدوش‌ترین دلیلی هم بر آنهمه دعاوی بی سابقه و متفرد از او ندیدند و همه همان مدعی بود که از زبان او شنیده میشد. البته افراد نزدیک باو و آشنا به طبیعت و اخلاقش میدانستند که اصلاً یک نوع شوخی و مزاح بر مزاج وی غالب بوده بعلاوه اینکه بنا بدعوی خودش کلاس عترت پیشگی دیسده و در عترت شوخی و لودگی دارای ابتکاراتی بدیع و سنجیده بود و دور نیست که اغلب این آراء و عقاید فردی و خلاف گویی و مخالف خوانی شخصی را از باب همین مزاح و فکاهه میساخت و بذهن‌ها و زبان‌های خوش باوران و ساده‌دلان میانداخت. اما کسانی که بطبع و طبیعت او آشنایی نزدیک نداشتند و صرفاً منتون خلق و خوی نجیب و معلومات و اطلاعات وسیع او میشدند، آن سخنها را باور میداشتند و حقایقی بازیافته و کشفی نوشناخته می‌شمردند.

از جمله آنچه که خود بگوش خویش از زبان آن مرحوم شنیده‌ام، این تظنن بود که میگفت «پسوند کلمه یونان مأخوذ از پسوندهای فارسی برای موضع و مکان است. مثل، کاشان، مازندران، رویان و امثال آنها، و تنها (یون) آن از خود مردم گریک و یونان است». اتفاقاً یکی از ظرفا که در آن جمع حاضر و مردی فاضل و دانشمند بود گفت: «عجب‌تر این است که زبان فارسی تا چین و ژاپون نیز نفوذ کرده و لغات ژاپنی را بخصوص تحت تاثیر

خود قرارداد داده است ، تا آنجا که دو شهر از شهرهای معروف ژاپون مرکب از حروف فارسی است و از این قرار است که ، دونفراز ایرانیان که در آن حدود بیکدیگر برخورد کرده بودند ، یکی از دیگری پرسید، (کیوتو) یعنی (که ای تو) و او گفت (توکیو) یعنی (تو که ای) و همین دو ترکیب چنان شهرتی یافت که از آن پس ژاپنی‌ها، شهرمسکونی یکی از آن دورا (توکیو) و شهر دیگری را (کیوتو) نامیدند و حتی (توکیو) را بهمین تیمن و تشریف یابی تخت کشور خویش قرار دادند !!

البته ابتلای بدین وسواس و خیال بافی در ریشه‌یابی و اشتقاق سازی و یا بقول آقای مینوی (جنون اشتقاق) هرچند مثل امروز (باب‌روز) و (تفطن عمومی) نبود، لکن سابقه‌ای طولانی از قدیم‌الایام دارد و در میان مورخان و جغرافیانویسان عرب و ایران، بسیار بوده اندکسانی که در توجیحات بارد و بی مزه و تسمیه‌های فراوان و بی‌اندازه، از اسامی اشخاص و نام‌های اماکن (ولو اعلام مرتجل) دست‌کم از امرزویهای خودمان نداشته‌اند، مانند حمزه اصفهانی و یاقوت حموی و رحله نویسان عرب و بسیاری دیگر که متون کتب پر است از مستدرکات ایشان . بقول مرحوم شمس العلماء که مینوشت این دقیقه از مستدرکات حقییر است .

یکی از آن‌ها لطیفه‌ای است که یاقوت حموی در جلد اول از معجم البلدان خود نقل کرده و مینویسد : «از یکی از قصه‌گویان پرسیدند که چرا عصفور به این نام نامیده شد. در جواب گفت . برای اینکه (عصی وفر) .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی تقاضا از مشترکان

پس از چهار سال، اینک همه خوانندگان و مشترکان ارجمند ما خوب میدانند که چاپ و نشر این ماهنامه، با این کم و کیف، چقدر گران تمام میشود و اگر مساعدت ارزنده ماهانه بنیاد نیکوکاری نوریانی نبود و نباشد ادامه کار مقدور نبوده و نیست بنابراین تنها منبع درآمد همین وجوه اشتراك سالانه است که اگر بموقع پرداخت شود خیلی مؤثر و مفید است و ما را بیش از پیش متشکر و ممنون میسازد.